

# تجلی آیات قرآن در سیره عملی امیر المؤمنین



## الیاس کلانتری

یکی از فنون متعالی آموزش، تشبیه معقولات به محسوسات است. این روش آموزشی در قرآن کریم جایگاه رفیعی دارد. پروردگار عالم در موارد زیادی از آیات قرآن، حقایق رفیع فوق فهم عادی انسانها را از طریق تشبیه آنها به پدیده های محسوس به عقول آنها نزدیک کرده است. آموزش های خداوند در قرآن کریم هم به صورت کلام مستقیم بیان شده است، و هم به صورت ذکر اخلاق و رفتارها و به طور کلی شخصیت پیامبران علیهم السلام و تربیت یافته های آنها آمده است. و گاهی آموزش با کلام، از طریق ذکر سیره پیامبران خدا علیهم السلام تقویت و تکمیل شده است. در این زمینه به ذکر چند مثال اکتفا می کنیم:

یکم: در چند سوره از قرآن مجید داستان خلقت آدم علیه السلام و سجده ملائکه بر او و استکبار ابلیس و تمرد او از حکم خداوند در رابطه با سجده به آدم ذکر شده است. این داستان مشتمل است بر نکاتی از جمله: اراده پروردگار عالم بر خلقت آدم علیه السلام و ذریه او، گفتن این اراده بر ملائکه، امر به ملائکه مبنی بر سجده به آدم و اطاعت آنها از امر پروردگار و تمرد ابلیس از فرمان پروردگار و استکبار او و خودداری او از سجده، سؤال ملائکه از حکمت اراده پروردگار، عظمت



و کارایی و خواص شگفت انگیز روحی که خداوند در انسان دمیده است . به طور مجموع در این داستان مواردی از آموزش های پروردگار عالم برای انسانها تجسم یافته است . از جمله :

۱ . علم ملائکه محدود به تعلیم پروردگار عالم است ، و با آن مقدار علمی که خداوند تا آن روز به ملائکه یاد داده بود ، همه چهره ها و اوصاف موجودات قابل شناسایی نبود .

۲ . موجودات عالم و مخلوقات خداوند ، از جمله ملائکه و انسانها ، جهت شناسایی موجودات و بهره برداری از آنها ، به تعلیم خداوند عالم نیاز دارند .

۳ . علم ملائکه برای شناسایی صفات موجودات از جمله آدم علیه السلام و انسانها کافی نبود و آنها فقط بعد مادی آدم و فرزندان او را مورد توجه قرار دادند و از عظمت و کارایی و تأثیرات روحی که خداوند در او دمیده است بی اطلاع بودند .

۴ . نظر ملائکه در باره آدم و فرزندان او از یک جهت درست بود . اما نظر آنها از علم ناقص نشأت گرفته بود . بنابراین خداوند نظر آنها را به طور کلی رد نکرد ، بلکه نقص نظر آنها را متذکر شد . با این توضیح می توان از این موضوع نتیجه گرفت که گاهی بعضی نظریات علمی انسانها ، در عین حال که جهات درستی دارد ، امکان دارد در مجموع درست نباشد و یک جهت درست عامل غفلت صاحبان آن نظریات و یا دیگران شود ، و در نتیجه در مجموع یک نظریه ناقص یا نادرست ، مقبولیتی پیدا کند .

۵ . برای انسان و ملائکه ، مجهولات زیادی وجود دارد که از طریق تعلیم خداوند باید به آنها علم پیدا کرد . و به طور کلی انسانها و ملائکه به طور دائم به تعلیم خداوند احتیاج دارند .

۶ . اگر انسانها به همه راه های زندگی و همه صفات پدیده های عالم احاطه علمی داشتند ، نیازی به آمدن پیامبران و نزول وحی بر آنها نبود ؛ و زمینه هایی هم که در روح انسان قرار داده شده است باید با آموزش های وحی رشد یافته و به ثمر برسد ؛ و انسان در تمام عمر خود از آموزش های خداوند بی نیاز نمی باشد .

۷ . عبودیت برای پروردگار و اطاعت از او ایجاب می کند که انسان فرمان پروردگارش را صرفاً به جهت اینکه فرمان اوست اجرا کند ، چه حکمت آن را بداند چه نداند . و الا به جای رفتن در مسیر ملائکه و ورود در معرض رحمت متعالی پروردگار ، مسیر اطاعت از شیطان را در پیش خواهد گرفت و پایان زندگی او منتهی به سقوط در جهنم و مبتلا شدن به عذاب های دردناک در آن خواهد شد .

دوم : در سوره صافات بخشی از داستان حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل علیهما السلام ذکر شده است به این صورت :



«پس وقتی آن کودک به مرحله بلوغ رسید، [ابراهیم] به او گفت: ای فرزندم من می بینم در خواب که تو را ذبح می کنم [خداوند در خواب به من چنین دستور می دهد] فکر کن و بین نظر تو چیست؟! گفت: ای پدر انجام بده آن چه را به تو امر می شود، و ان شاء الله مرا از صابران خواهی یافت. وقتی هر دو [پدر و فرزند] تسلیم امر خدا شدند، و ابراهیم فرزندش را روی زمین خواباند و یک طرف پیشانی اش را روی زمین قرار داد!!! و ندا کردیم او را ای ابراهیم، [تو امر ما را امتثال کردی] آن امری را که در رؤیا مورد نظر بود محقق کردی و ما این چنین پاداش می دهیم محستان را و آن امتحانی بود آشکار» (صافات، ۳۷/۱۰۲-۱۰۶)

در این داستان چند موضوع از آموزش های خداوند در زیباترین و متعالی ترین صورت ها تجسم یافته است از جمله:

۱. عبودیت انسان برای خداوند و اخلاص در دین، عظمتی دارد فوق ادراک عادی، ناجایی که پدری در سن پیری جهت اجرای فرمان خداوند، حاضر می شود فرزند نوجوان خود را ذبح کند، همچنین نوجوانی حاضر می شود، جهت فرمانی که خداوند عالم به پدرش صادر کرده، با میل و رغبت قربانی شود. و پدر را تشویق می کند که فرمان خداوند را اجرا کند و به او دلداری می دهد که در مقابل عمل ذبح از صابران خواهد بود.

۲. حالت تسلیم در مقابل اراده خداوند، با زیر پا گذاشتن تمامی خواسته های طبیعی و حقیقی.

۳. یک بنده در مقابل حکم پروردگار از محبوب ترین و مرغوب ترین چیزها هم صرف نظر کند.

۴. حب به پروردگار عالم و اشتیاق به اجرای فرمان او، قوی ترین و برترین اراده ها را در وجود انسان به جریان می اندازد.

۵. از امر خداوند به ابراهیم علیه السلام بر ذبح فرزندش، اراده دیگری در کار بود و خداوند عالم نمی خواست که اسماعیل علیه السلام ذبح شود و مانع اجرای این حکم شد، و ابراهیم علیه السلام اراده اصلی خداوند را نمی دانست، پس ممکن است در ورای احکام خداوند، حکمت های دیگری غیر از آنچه در ظاهر به نظر می رسد باشد. و حکمی بسیار مهم از طرف خداوند صادر شود، که با ادراک عقلی صرف، حکمت آن روشن نمی شود. یعنی حکمت دستورات خداوند، فوق عقل باشد - نه ضد عقل -.

۶. هنگامی که امر پروردگار فقط به خود یک شخص مربوط باشد، تسلیم او بدون مکث و تردید باید تحقق یابد، اما اگر اجرای امر پروردگار به شخص دیگری هم ارتباط پیدا کند، در

صورتی که شخص دوم حقی داشته باشد، لازم است نظر او هم در کار باشد. بنابراین حضرت ابراهیم (ع) موضوع فرزندش را با او در میان گذاشت و نظر او را جویا شد، اما فرزندش اسماعیل بلا فاصله تا از امر پروردگار مطلع شد، تسلیم بودن کامل خود را اعلام کرد، در پی آن، ابراهیم (ع) هم تسلیم شد!

۷. این امری خلاف انتظار و عبث و لغو نبود، بلکه جهت ظهور حالت انقیاد و تسلیم کامل در مقابل خداوند بود، و مقام نبوت و رسالت و امامت حضرت ابراهیم (ع) این مرحله از عبودیت و تسلیم در مقابل پروردگارش را نیاز داشت.

پیامبران خدا به تناسب موقعیت و شرایط خاص اجتماعی و زمان و مکان مأموریت خود، جهت توفیق در امر ارشاد انسانها نیاز به استعداد های خاصی دارند که با آموزش های خاص خداوند عالم بدست می آید.

۸. آموزش کامل راه زندگی الهی به انسانها، از طریق تحمل مصیبت ها و سختی ها و تلاش های زیاد پیامبران و پیروان حقیقی آنها امکان پذیر است و گاهی به تناسب شرایط و موقعیت های خاص، پیامبران خدا لازم است مصیبت ها و شداید فوق تصور عادی را تحمل کنند.

۹. پیامبران خدا جهت هموار کردن و آشکار کردن راه زندگی توحیدی، قدرت ها و امکاناتی را به کار برده اند که جهت حصول آنها یک عمر تلاش مستمر شبانه روزی لازم بوده است.

۱۰. ظهور و بروز رفتارهای قهرمانانه پیامبران در آن مقیاس های برتر، مراتب عظیمی از رحمت پروردگار عالم به انسانها و تجلی صفت ربوبیت او بوده است.

### عظمت موضوع توصیف امیرالمؤمنین علی (ع)

ارائه تجلیاتی از آیات قرآن مجید در سیره عملی امام امیرالمؤمنین علی (ع) اگر چه مورد اشتیاق شدید قلبی است، اما در عین حال کاری است دارای عظمت و وسعت و رفعتی فوق تصور. اقدام به این کار به منزله قدم گذاشتن در مسیری است شکوهمند و سلوک در طریقی است خطیر و در مراحل غیر ممکن!

در این مسیر دو قلّه عظیم سر به فلک کشیده قرار دارد که رفعت هر دو تا عرش پروردگار امتداد یافته، و هیچ پرنده دور پروازی قدرت صعود از عالم دنیا به آن آفاق رفیع را ندارد. یکی از آن دو قلّه، عظمت های بی پایان و فوق ادراک قرآن مجید، و دیگری قلّه رفیع مقام و فضائل امیرالمؤمنین علی (ع) است.



در باره عظمت قرآن مجید، پروردگار عالم می فرماید:

«لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون» (حشر، ۲۱/۵۹) در این آیه عظمت قرآن مجید، که نشأت گرفته از عظمت صفات و افعال پروردگار عالم است، با زبان مثال و با همان روش تشبیه معقولات به محسوسات، به انسانها گوشزد شده است. یعنی اگر عظمت قرآن مجید، به صورتی تجلی می کرد و صورت و حالت ظاهری پیدا می کرد و به آن صورت بر کوهی نازل می شد، آن کوه متلاشی می شد و از هم می پاشید!! و عظمت و صلابت و استقامت کوه در مقابل جریان عظمت قرآن دوام نمی آورد و از بین می رفت.

عظمت های شخصیت علی علیه السلام هم در همین مراتب قرار دارد، چون وجود او تجسم و تجلی کاملی از کلام الله است. یعنی اگر بنا بود حقیقت قرآن تغییر یابد و به شکلی مجسم و ممثل شود، این تجسم و تمثّل به صورت وجود آن حضرت در می آمد.

هم عظمت قرآن مجید و علوم متمرکز در آن و هم عظمت شخصیت علی علیه السلام هر دو در مرتبه ای خارج از حیطه ادراکی انسان های عادی قرار دارند. منظور از انسان های عادی در اینجا تمامی انسان ها غیر از پیامبران خدا و ائمه معصومین علیهم السلام می باشند.

توصیف های انسان های عادی از شخصیت علی علیه السلام مانند توصیف شعاعی از نور خورشید به جای توصیف حقیقت خورشید است. و سلوک در این راه در حد برداشتن چند قدم در پای این رشته کوه عظیم و نگاهی به قله های رفیع آن است، رفعتی بی انتها و فوق حد ادراک عادی انسانی.

سرچشمه آن همه عظمت و جلالت و شکوه و رفعت در شخصیت علی علیه السلام که رایحه دل انگیز آن، فضای تاریخ را معطر کرده و همگان را به تحسین و تکریم واداشته است، صفات پروردگار عالم است، و این همان نوری است که در قرآن کریم متمرکز شده است.

آن همه عظمت و جلالت که در وجود قهرمان بزرگ کائنات و سلطان عوالم هستی ظهور یافت و مسیر تاریخ زندگی انسان ها را تغییر داد، در گنجایش این عالم و پدیده های آن نبود.

علی علیه السلام، در سیره عملی خود با همتی عظیم، کوه های بزرگی را شکافت و جاده همواری برای انسان ها آماده کرد که از عالم ماده شروع شده و به ملکوت عالم و جوار پروردگار امتداد یافته است. او چشمه هایی از عطر علم و صفات پروردگار عالم را در فضای زندگی انسان ها جاری کرد و در این راه مشکلات عظیم و هول انگیزی را تحمل کرد.

قدرت و صلابت و هیبت توحید پروردگار عالم که در وجود او متمرکز شده بود، طوفانی در

#  
ویژه نامه امام  
در سیره عملی  
علی علیه السلام

پیشکش

سال هفتم  
شماره ۲۸

۵۱

عالم ایجاد کرد و امواج ناشی از آن طوفان، آلودگی های فضای زندگی انسان ها و باتلاق های متعفن شرک را از بین برد و آنها را به بوستان هایی از گل های بهشتی تبدیل کرد. در این قسمت به ذکر آیاتی از قرآن مجید و بیان نحوه تجلی آنها در سیره شریف آن حضرت، در حد برداشتن قطراتی از چشمه های عطر بهشتی و پاشیدن آنها در فضای قلوب انسان ها می پردازیم.

### شهادت عملی بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در ابتدا و قبل از توضیح ابعاد مختلف سیره عملی امام علی علیه السلام، به ذکر یک مطلب کلی در این زمینه می پردازیم و آن تجلی مجموع قرآن در مجموع شخصیت آن حضرت است. آن هم از کلام و بیان خداوند عالم، و این بحث مشتمل بر ذکر عظیم ترین مرتبه از تجلیات قرآن کریم در وجود اوست. خداوند عالم می فرماید:

«و يقول الذین کفروا لست مرسلأقل کفی باللّٰه شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب» (رعد، ۱۳/ ۴۳) می گویند آنهایی که کافر شدند تو رسول [از طرف الله] نیستی، بگو کفایت می کند [جهت اثبات رسالت من] شهادت الله بین من و شما و کسی که علم کتاب نزد اوست!!! در این آیه استدلال بسیار دقیق و لطیفی جهت اثبات رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله، در مقابل کفار منکر رسالت آن حضرت به کار رفته است و آن اینکه دو شاهد بر موضوع رسالت معرفی شده است! یکی شهادت الله، دوم شهادت کسی که «علم کتاب» نزد اوست.

شهادت الله بر رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله طبعاً باید صورت ظهور پیدا کند، و الا این استدلال بی مورد خواهد بود، یعنی قطعاً مراد از آیه این نیست که موضوع رسالت رسول الله در علم خداوند قرار دارد، چون این آیه در مقام احتجاج علیه کفار و جواب دادن به انکار آنها و ابطال نظریات آنهاست.

طبعاً شهادت الله در کلام او یعنی قرآن کریم تجلی می یابد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جهت اثبات ادعای خود در امر رسالت، لازم است به قرآن کریم «تحدی» کند! و باید این موضوع اثبات شود که علم به کار رفته در قرآن کریم، علم فوق بشری است و امکان صدور چنین کتابی از غیر علم خداوند محال است. یعنی اشتغال قرآن بر علوم به کار رفته در آن، دلیل آشکاری است بر این که این کتاب از علم خداوند نازل شده است. سرانجام این که خداوند با ارسال کتابی بر آن حضرت با اوصاف موجود در آن، به رسالت او شهادت می دهد.

دلیل دیگری بر رسالت رسول الله در آیه معرفی شده است و آن شهادت کسی است که



علم‌الکتاب نزد اوست! مراد از کسی که علم‌الکتاب نزد اوست، به طور قطع وجود مقدس امیرمؤمنان (علیه السلام) است، و این موضوع از قطعیات است و نیازی به بحث و استدلال ندارد و مفسران قرآن بحثی لازم و مستدل را در تفسیر این آیه در این جهت آورده‌اند.

در این قسمت هم موضوع مثل شهادت‌الله است، یعنی طبعاً مراد از آیه، شهادت قلبی آن حضرت بر رسالت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) و یا اظهار آن صرفاً با زبان نیست! بلکه لازم است این شهادت در وجود و شخصیت و اعمال آن حضرت تجلی و تحقق یابد، و إلا این استدلال بی‌مورد و بی‌معنا خواهد بود، و برهانی در آن وجود نخواهد داشت.

مراد اصلی و حقیقی این است که در وجود و شخصیت علی (علیه السلام) همان کسی که علم‌الکتاب نزد اوست. عناصری قرار دارد که وجود آن عناصر به تنهایی بر رسالت رسول‌الله شهادت می‌دهد. یعنی پرورش شخصیتی مثل امیرمؤمنان با آن عظمت‌ها و فضایل بی‌پایان و اوصاف اختصاصی و انحصاری، از قدرت و کارآیی علوم و امکانات بشری نمی‌تواند باشد. و مربی او یعنی وجود مقدس رسول‌الله (صلی الله علیه و آله)، با علم و قدرت دریافت شده از منابع وحی پروردگار توانسته است، این چنین محصول شگفت‌انگیزی پرورش دهد!

اینک به بحث تفکیکی در جهات گوناگون سیره امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌پردازیم؛ و به تناسب موضوعات قرآن مجید، آیاتی از آن را ذکر خواهیم کرد و ارتباط رفتارهای آن حضرت را، با آیات مذکور اشاره خواهیم کرد.

## نصرت مقابل الله و بنده

خداوند - عزوجل - می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ينصركم و یثبت اقدامکم» (محمد، ۴۷/۷)، در این آیه به مؤمنان خطاب شده است که اگر آنها خداوند را یاری کنند، متقابلاً خداوند آنها را یاری خواهد کرد و به آنها ثبات قدم و استقامت و اطمینان قلبی خواهد داد. طبعاً مراد از نصرت انسان نسبت به خداوند، نصرت دین خدا است. در این آیه و آیات دیگری از قرآن مجید خداوند عالم، مؤمنان را به یاری دین خود دعوت کرده و در مقابل اعلام کرده است که آنها نیز در صورت عمل به این دعوت، مورد نصرت و حمایت پروردگارش قرار خواهند گرفت و آنها از ناحیه نصرت خداوند دارای ثبات قدم و اطمینان قلبی خواهند شد.

علی (علیه السلام) اولین شخصی بود که در جریان بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مقام رسالت و نبوت، قرار گرفت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از مبعوث شدن به رسالت، در مسیر خود از کوه حرا به شهر مکه با علی (علیه السلام) مواجه شد و موضوع رسالت خود را به او اعلام فرمود. و طبق یک نظر در وقت نزول

وحی بر رسول خدا ﷺ، علی علیه السلام در کوه حرا و نزد آن حضرت قرار داشت. در هر صورت علی علیه السلام اول کسی بود که به رسالت رسول الله ﷺ ایمان آورد. و از آن لحظه تا آخرین لحظه عمر خود در همه حالات و جهات گوناگون زندگی در مسیر نصرت دین خدا و انتشار آن و دفاع از آن قرار گرفت.

بلکه علاوه بر دوره زندگانی خود، رفتارها و سخنان او، بعد از رحلتش نیز، کارآیی عظیمی در نصرت دین خدا داشته است. یعنی او در مقام معلمی الهی برای انسانها، رفتارهایی از خود بروز می‌داد که انسان‌های دیگر از ناحیه رفتارها و علوم باقی مانده از او در مسیر دین خدا و نصرت آن قرار می‌گیرند.

### موقعیت امیر المؤمنین در جنگ بدر

در حادثه جنگ بدر یک سپاه مجهز به ادوات و ابزارهای جنگی از مکه حرکت کرده و به قصد جنگ با پیامبر خدا ﷺ و پیروان او به نزدیکی‌های شهر مدینه رسیدند. اهل شهر آن روز از دو گروه تشکیل یافته بود. گروه اول که عده آنها اندک بود، کسانی بودند که قبلاً در شهر مکه اقامت داشتند و به دین توحیدی و پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورده بودند و از زمان ایمان آوردن خود تحت فشارها و اذیت‌های مشرکان قرار گرفته بودند و اخیراً با دعوت اهل مدینه به آن شهر هجرت کرده بودند. بعد از هجرت، مشرکان مکه، خانه‌ها و اموال آنها را غصب کرده بودند. و آن‌ها فقط جان خود را نجات داده و خود را به شهر مدینه رسانده بودند.

گروه دوم اهل شهر مدینه بودند که به پیامبر اسلام ﷺ و دین توحیدی ایمان آورده و خود آن حضرت و پیروانش را به شهر خود، دعوت کرده بودند. و با او پیمان بسته بودند که از او و دین توحیدی و پیروانش حمایت کنند.

با وجود اینکه پیامبر خدا ﷺ و پیروان او از شهر مکه خارج شده و به مدینه هجرت کرده بودند، مشرکان مکه به این هم قانع نبودند و به قصد جنگ و کشتن آنها و اهل شهر مدینه به آنجا لشکر کشی کردند. یعنی در واقع مشرکان حق فرار و یا خروج از شهر و دیار و منطقه زندگی خود را هم به پیروان دین توحیدی نمی‌دادند. یعنی از کسانی که دست از همه زندگی خود کشیده و از شهر مکه خارج شده و به شهر دیگری پناه برده بودند هم، دست بردار نبودند؛ و موحدان را به علت این که می‌گفتند پروردگار ما الله است می‌خواستند به قتل برسانند.

مدتی قبل هم که عده‌ای از پیروان دین توحیدی به حبشه هجرت کرده بودند، در آنجا هم از اذیت‌های مشرکان آسوده نبودند، به طوری که مشرکان مکه عده‌ای را به حبشه فرستادند، و آنها



سراغ حاکم حبشه رفتند و تقاضا کردند که مهاجران را به آنها تحویل دهند، تا آنها را به قتل رسانند. در هر صورت جنگ بدر شروع شد. یک طرف، سپاه مجهز و تبهکار کفار بودند، که به قصد کشتن بی‌گناهان و نابود کردن اساس دین خدا پرستی راه طولانی بین مکه و مدینه را طی کرده و در فکر کشتن پیامبر خدا ﷺ و پیروان دین توحیدی بودند. و بعد از آن هم حمله به داخل شهر و کشتن مردان و اسیر کردن زنان و کودکان و افتخار کردن به اعمال خود.

طرف دیگر گروهی اندک از پیروان دین توحیدی بودند که در بین آنها رسول خدا ﷺ قرار داشت، آنها اسلحه و تجهیزات جنگی نداشتند و به قصد جنگ بیرون نیامده بودند، اما به هر حال مدافعان دین توحیدی در آن شرایط همین گروه اندک بودند. آنها باید از دین و زندگی خود و سرانجام از اهل شهر مدینه دفاع می‌کردند.

در این جنگ طبق محاسبات عادی باید مشرکان پیروز می‌شدند، زیرا آنان هم سه برابر موحدان بودند؛ و هم مسلح بودند و به قصد جنگ آمده بودند، اما مسلمین به جز چند عدد شمشیر و سایر سلاح‌های جنگی چیزی همراه نداشتند. گفته‌اند فقط دو اسب در اردوی مسلمین وجود داشت. اما قدرت روحی عظیمی در سپاه مسلمین وجود داشت که در محاسبات عادی و در تصور کفار نمی‌گنجید و آن وعده‌های خداوند عالم بر یاری آنها و استقرار رسول خدا ﷺ در بین آنها بود و وجود قهرمان توحید که رفتار او همه را در بهت و شگفتی فرو برد و آن امیرالمؤمنین علی ﷺ بود.

در این جنگ در همان ساعات اول روز سران کفار به دست سپاه توحید کشته شدند. سپاه مهاجم شکست سختی خورد و عده زیادی از آنها به اسارت مسلمین در آمدند. سپاه کفار با ذلت و خواری رو به فرار گذاشتند و به طرف مکه برگشتند. در این جنگ هفتاد نفر از مشرکان به قتل رسیدند، که سی و شش نفر از آنها را فقط علی ﷺ به خاک انداخت، با وجود اینکه قهرمانان بزرگی هم در سپاه مسلمین، مثل حمزه بن عبدالمطلب وجود داشتند.

امیرالمؤمنین علی ﷺ در حقیقت سرنوشت جنگ را تعیین کرد و اگر او نبود و آن شجاعت و صلابت و استقامت و قدرت فوق العاده، بقیه موحدان هم نمی‌توانستند در جنگ به همان مقدار مؤثر باشند. قدرتی که از آن حضرت ظهور کرد، صرفاً قدرت بدنی و قدرت روحی متعارف نبود و ما به خواست خداوند در این زمینه و موارد مشابه آن بعداً بحثی قرآنی و علمی مطرح خواهیم کرد.

### جنگ احد

یکسال بعد از جنگ بدر جنگ بسیار خطرناک دیگری به وقوع پیوست، در این جنگ سه هزار



نفر از کفار مکه و بعضی از قبایل اطراف آن به پایگاه دین توحیدی یعنی شهر مدینه حمله کردند. سپاه کفار به قصد انتقام جویی از کشته‌های خود در جنگ بدر به علاوه هدف اصلی خود که نابود کردن دین خدا بود، با قدرت و خشونت بیشتر از جنگ بدر، در این جنگ شرکت کرده بودند. بعد از شهادت حمزه، عموی بزرگوار پیامبر، در زمانی که جنگ بسیار سخت شده بود، علی علیه السلام به تنهایی از وجود شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله محافظت می‌کرد. مشرکان گروه گروه به طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حمله می‌آوردند و قصد شان کشتن آن حضرت بود، چند نفر از آنها برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله هم پیمان شده بودند و حتی در یک مرتبه یک گروه پنجاه نفری به آن حضرت حمله کردند. امیرمؤمنان با شجاعت و صلابتی که نظیری برای آن دیده نشده بود به صف مشرکان حمله می‌کرد و با کشته شدن عده‌ای از آنها به دست آن حضرت، بقیه فرار می‌کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مرحله از جنگ مجروح شده، سرانجام مهاجران با حملات برق آسای امیرمؤمنان، از کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله مأیوس شده و پراکنده شدند. در این جنگ شمشیر علی علیه السلام شکست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر خود را به نام «ذوالفقار» به آن حضرت داد. گفته‌اند در این جنگ صدای گروهی از ملائکه از آسمان شنیده شد که در مقام تحسین و تجلیل از فداکاری علی علیه السلام، در دفاع از وجود شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: «لا فتی الا علی، لا سیف الا ذو الفقار»

### تجلی دیگری از نصرت دین توحیدی

نصرت دین توحیدی به وسیله علی علیه السلام و پذیرش دعوت پروردگار عالم در این زمینه اختصاص به جنگ‌ها نداشت و حتی در جنگ هم فعالیت آن حضرت در این جهت، محدود به رفتارهای قهرمانانه و ابراز شجاعت و دفع حملات دشمنان نمی‌شد. آن حضرت در خطرناک‌ترین مراحل حوادث جنگ‌ها رفتارهای کریمانه در کمک به انسانها و ارائه سیمای زیبایی از آموزش‌های نوین الهی را فراموش نمی‌کرد. و در این راه خطرات زیادی را تحمل می‌کرد. در جنگ‌ها آنچه از شخصیت و رفتارهای آن حضرت تجلی می‌کرد تنها شجاعت و قدرت روحی فوق‌العاده آن حضرت نبود، بلکه جلوه‌های شکوهمندی از اخلاق متعالی او را احاطه می‌کرد. به عنوان نمونه به توضیح رفتاری از آن حضرت در جریان جنگ احزاب می‌پردازیم.

در این جنگ گروه‌های متعددی از مشرکان مکه و مناطق اطراف آن و یهود اطراف مدینه با همدیگر متحد شده و به قصد نابودی کامل دین خدا به طرف مدینه حرکت کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با پیشنهاد سلمان فارسی دستور داد تا اطراف شهر مدینه در قسمتی که آسیب پذیر بود خندقی

کندند. سپاه احزاب به نزدیک مدینه رسیدند و با خندق مواجه شدند و به مدت یک ماه شهر مدینه را محاصره کردند.

سر انجام فردی از سپاه کفار به نام «عمرو بن عبدود»، همراه پنج نفر دیگر جای کم عرض خندق را شناسایی کرده و با قدرت و سرعت زیاد از فاصله دور حرکت کرده و با اسبان خود از خندق گذشتند. عمرو بن عبدود که فردی قدرتمند و جسور و بی باک بود نعره می کشید و مبارز می خواست. شنیدن صدای نعره های عمرو بن عبدود وحشتی در دلها ایجاد کرد.

عمرو بن عبدود فریاد می زد و مبارز می طلبید و چنین رجز می خواند:

و لقد بحت من النداء      بجمعكم هل من مبارز  
و وقفت اذ جبن الشجاع      مواقف البطل المناجز  
انسى كذلك لم ازل      متسرعاً نحو الهزاهز  
ان الشجاعة فى الفنى      و الجود من خير الغرائز

از بس به جمع شما ندا داده و مبارز طلبیدم که کلویم گرفت. و من در جایی ایستاده ام که مردان شجاع در آنجا می ترسند. در موضع پهلوانان جنگاور. من به همین گونه همیشه به سوی فتنه ها و آشوب ها پیش می روم. زیرا که شجاعت در جوانمرد از بهترین غریزه ها است.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چه کسی مقابل او می رود؟ بلا فاصله علی علیه السلام آمادگی خود را برای جنگ با عمرو و اعلام کرد. رسول اکرم ﷺ باز هم کلام خود را تکرار کرد. هیچ کس جزء علی علیه السلام اعلام آمادگی نکرد. رسول اکرم ﷺ به علی علیه السلام اجازه داد که به جنگ عمرو برود، و عمامه خود را بر سر آن حضرت بست و شمشیر خود (ذوالفقار) را به او داد، و در حق او دعا کرد و گفت: پروردگارا علی را از بدی حفظ فرما. و بعد این آیه را تلاوت کرد: «رب لا تدرنی فرداً و انت خیر الوارثین» (انبیاء، ۸۹/۲۱) و بعد فرمود: «برز الایمان کله الی الشکر کله» یعنی تمام ایمان، مقابل تمام کفر قرار گرفت.

علی علیه السلام به طرف عمرو رفت، در حالی که رجز او را با شعری مطابق وزن و قافیه شعر او جواب می داد:

لا تعجلن فقد اناک      مجیب صوتک غیر عاجز  
ذونیه و بسصیره      و الصدق منجی کل فائز  
انسی لارجو ان اقیم      علیک نائحة الجنائز  
من ضربة نجلاء ببقی      ذکرها بعد الهزاهز

عجله نکن، آمد کسی که جوابگوی دعوت تو است، به سوی تو آمد، که برای مبارزه با تو عاجز

نیست، بلکه صاحب نیت و بصیرت است و صداقت، نجات دهنده هر رستگاری است. من امیدوارم نوحه‌گران را بر سر جنازه تو بنشانم از ضربتی عظیم که یاد آن بعد از جنگ‌ها و معرکه‌ها باقی بماند.

علی علیه السلام در مقابل عمرو و قرار گرفت و خطاب به او فرمود:

آیا درست است که تو گفته بودی اگر مردی از قریش از تو دو تقاضا کند، حداقل یکی از آن دو را می‌پذیری؟ عمرو گفت: بلی چیست آن؟ علی علیه السلام فرمود: من تو را دعوت می‌کنم به سوی الله و رسول او و اینکه اسلام بیاوری! عمرو گفت: من به آن احتیاج ندارم. آن حضرت فرمود: دومین درخواست من این است که دست از جنگ بکشی و برگردی. عمرو گفت: هرگز کاری نمی‌کنم که زنان مکه پشت سر من چیزهایی بگویند. در هر صورت عمر و دعوت آن حضرت را به صلح نپذیرفت.

حضرت به او فرمود: من پیاده هستم، تو هم از اسب پیاد شو تا با یکدیگر بجنگیم! عمرو خشمگین شد و از اسب پرید و ضربتی به اسب زد. ناگهان ضربتی بسیار سنگین بر سر علی علیه السلام فرود آورد، آن حضرت سپر را روی سر خود گرفت، اما شدت ضربه در حدی بود که سپر شکافته شده و کلاه جنگی آن حضرت شکست و سر مبارک او اندکی زخمی شد. در این حال آن حضرت با ضربتی بسیار سریع و شدید عمرو را روی خاک انداخت و به حیات ننگین آن مجسمه کفر و شرک پایان داد.

صدای تکبیر امیرمؤمنان از میان گرد و خاک برخاست و آن نشانه کشته شدن عمرو و به دست علی علیه السلام بود. همراهان عمرو وحشت زده فرار کردند. سرانجام با کشته شدن عمرو و بعضی حوادث دیگر، سپاه احزاب در نهایت ذلت و یأس ناچار از بازگشت به مکه شد، و جنگ احزاب پایان یافت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مبارزه علی علیه السلام با عمرو، افضل از اعمال امت من تا روز قیامت است.

### تحلیلی از رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ احزاب

در حادثه جنگ احزاب و مبارزه علی علیه السلام با عمرو بن عبدود جهات دیگری از روح کریم و با عظمت آن حضرت تجلی کرد.

رفتار آن حضرت از عناصری تشکیل یافته بود از جمله: نصرت دین خدا، در هر شرایط سخت و خطرناک، ارائه شکوه و جلال دین توحیدی، میل به ارشاد انسانها و کمک به آنها حتی در میدان جنگ، دعوت به صلح تا آخرین لحظات قبل از شروع جنگ. اخلاص به پروردگار

عالم، ارائه عظمت های اخلاقی و بزرگواری های پیروان دین توحیدی. اینک درباره آثار و نتایج رفتار آن حضرت در جنگ احزاب به توضیح چند نکته می پردازیم.

۱. در مقابل هل من مبارز عمرو بن عبدود، علی علیه السلام با وجود تمایل شدید به مقابله با او، منتظر اظهار نظر و اراده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و قبل از آنکه آن حضرت سخنی بگوید و تصمیمی بگیرد، او هیچ سخنی نگفت. اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رعایت ادب توحیدی در مقابل او تمامی زندگی علی علیه السلام را احاطه کرده بود. رعایت ادب خاص آن حضرت در حضور رسول الله جلوه ای از توجه به آیاتی از قرآن مجید از جمله آیه ذیل می باشد.

«ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم» (حجرات، ۳/۴۹)

۲. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی حاضر است به جنگ او (عمرو) برود، علی علیه السلام بدون هیچ مکثی و بلافاصله آمادگی خود را اظهار کرد و در هر مرتبه هم که رسول خدا صلی الله علیه و آله کلام خود را تکرار فرمود، آن حضرت بلافاصله آمادگی خود را اعلام کرد. این رفتار می تواند جلوه ای از توجه به بعضی از آیات قرآن باشد از جمله:

«اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون» (مؤمنون، ۶۱/۲۳)

۳. امیرالمؤمنین وقتی با عمرو مواجه شد، او را دعوت به اسلام کرد و از او خواست به خداوند عالم و رسولش ایمان بیاورد. او با این عمل خود نشان داد که دین خدا پناهگاهی است برای انسانها و رسول خدا صلی الله علیه و آله رحمتی است از طرف خداوند برای همه انسانها، هم چنان که خداوند می فرماید:

«و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین» (انبیاء، ۱۰۷/۲۱)

۴. وقتی عمرو بن عبدود پیشنهاد علی علیه السلام را قبول نکرد، آن حضرت باز هم شروع به جنگ نکرد، بلکه او را دعوت به صلح کرد و از او خواست که دست از جنگ بکشد. صلح طلبی آن حضرت در وقتی که قدرت و شهامت کامل برای جنگ دارد جلوه ای از آیه قرآن است که فرمود:

«والصلح خیر» (نساء، ۱۲۸/۴)

۵. وقتی خیرخواهی امیرالمؤمنین و دعوت او به اسلام یا صلح اثر نکرد و جنگ قطعی شد، آن حضرت با صلابت و قدرت آماده جنگ شد و با رفتار خود، ضربه روحی شدید بر دشمن زد و در مقابل سخن متکبرانه سمبل کفر که گفت: من دوست ندارم تو بدست من کشته شوی! فرمود:

ولی من دوست دارم تو بدست من کشته شوی، مادام که از پذیرش حق روی گردان هستی.

علی علیه السلام در عین حال که جواب سخن متکبرانه و تحقیرآمیز عمرو را داد، اظهار داشت که



علت تمایلش به کشتن او عدم پذیرش حق و ایستادن در موضع تبهکارانه اوست. این کلام امیرمؤمنان و اراده او، جلوه‌ای از این آیه است که:

«و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين» (منافقون، ۸/۶۳)

۶. علی علیه السلام بعد از کشتن عمرو، به تعقیب همراهان وی پرداخت و آنها وحشت زده اقدام به فرار کردند و یکی از آنها در خندق افتاد و آن حضرت او را هم به قتل رساند و به طرف رسول خدا ﷺ برگشت، در حالی که می‌فرمود:

نصرالحجارة من سفاهة زايه و نصرت ربّ محمد بصواب

یعنی این مرد (عمرو) از روی سفاقت بت‌های سنگی را یاری کرد، ولی من از روی روشن بینی، پروردگار محمد ﷺ را یاری کردم.

آن حضرت رفتار خود را به عنوان یک وظیفه الهی و استجابیت دعوت پروردگار تلقی کرد که خداوند فرموده است: «يا ايها الذين آمنوا ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامكم» (محمد، ۱۷/۴۷) و بعد در بقیه شعر خود می‌گفت:

لا تحسبن الله خاذل دينه و نبيه يا معشر الاحزاب

یعنی ای گروه احزاب گمان مبرید که خداوند دین خود و پیامبرش را یاری نخواهد کرد. او با این کلام تمام عمل قهرمانانه خود را به خداوند و اراده او بر نصرت دینش و رسولش نسبت داد؛ و از این پیش آمد هم در جهت دعوت انسانها به سوی دین خدا استفاده کرد.

۷. امیرالمؤمنین بعد از کشتن عمرو با بزرگواری خاصی از کنار جنازه او فاصله گرفت و هیچ اعتنایی به زره جنگی و سلاح‌های او نکرد. گرچه آن زمان متداول بود وقتی کسی در جنگ کسی را می‌کشت، سلاح و لباس و دارایی او را به غنیمت می‌برد. حتی بعضی‌ها او را ملامت کردند که چرا زره عمرو را که گرانبهارترین زره در بین عرب بود، از تن او درنیاورد. اما عظمت‌های اخلاقی و پاکی روحی آن حضرت بالاتر از اینها بود. او با این کار عزت نفس و بزرگواری یک موحد را نشان داد.

### منشأ اصلی عظمت رفتارهای امیر المؤمنین علیه السلام

از بررسی جهات مختلف سیره علی علیه السلام و از توجه دقیق به بعضی از سخنان آن حضرت روشن می‌شود که آن عظمت‌ها و قدرتها و اعمال شگفت‌انگیز آن حضرت از مراتب قدرت و صفات پروردگار عالم، نشأت می‌گرفت. یعنی منشأ اصلی عظمت‌های متجلی در وجود او عظمت ذات کبریایی الله و صفات و افعال او بود. آنچه از آن عظمت‌ها، به شخصیت علی علیه السلام

و افعال او مربوط می شود، این است که روح متعالی او را در اثر تلاش های فوق عادی و بعضی از عوامل دیگر به درجه ای از کمال رسیده، که صفات خداوند در آن روح متعالی در مرتبه ای استثنایی و فوق عادی منعکس شده است.

توضیح اینکه منشأ اصلی فاعلیت ها و سببیت ها در موجودات و همچنین در انسانها، اراده و صفات و افعال خداوند عالم است. یعنی کارآیی روح انسان از اتصال آن به خداوند و صفات و افعال او تأمین می شود.

از جهت دیگر اتصال روح انسان به خداوند دارای مراتبی است و قدرت و کارآیی صفات خداوند به تناسب ظرفیتی که هر روحی دارد، در آن جاری می شود. مراتبی از قدرت خداوند عالم از طریق نظام عادی موجود در عالم، به روح انسانها القا می شود، و نظام عادی موجود در عالم از ناحیه اراده عمومی خداوند، برقرار می شود.

انسان ها در مقایسه با یکدیگر موقعیت های متفاوتی دارند، یعنی میزان قدرت دریافتی از خداوند و در نتیجه کارآیی روح آنها در بعضی از انسانها با دیگران متفاوت است. مثلاً یک انسان مهربان تر از انسان دیگر است، که در این صورت صفت رحمت پروردگار در آن انسان بیشتر از دیگری تجلی دارد. اما این تفاوت ها بسیار محدود است.

ولی بعضی از انسان ها به طور استثنایی در مسیر اراده خاصی از پروردگار قرار می گیرند و در نتیجه قادر به انجام کاری می شوند که در شرایط عادی آن کار غیر ممکن است؛ و با قدرتی که آنها از خداوند دریافت می کنند در مرحله و مرتبه فوق عادی قرار می گیرند، مثل پیامبران خدا. مثلاً با اراده حضرت عیسی علیه السلام، انسانی که مدت ها قبل مرده بود، زنده می شود و یا قطعه گلی که به شکل پرنده ای درست شده، به صورت مرغ زنده ای در می آید. یا با اراده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دعا و درخواست او از خداوند، کره ماه شکافته می شود و یا درختی زمین را می شکافد و حرکت می کند و کنار آن حضرت قرار می گیرد و بعد با اراده او سر جای اولش بر می گردد.

در این قبیل موارد روح یک انسان به جهت استعداد های خاص و قوای فوق عادی که پیدا کرده است، اتصالی در مرتبه و مرحله ای فوق عادی به خداوند و صفات او پیدا می کند و مرتبه عظیمی از قدرت خداوند از مسیر آن روح جریان می یابد و در نقطه معینی متمرکز می شود و منشأ کارآیی عظیم می گردد.

درباره علی علیه السلام آنچه باید گفت این است که آن اعمال و رفتارهای شگفت انگیز و عظیم، در اصل، صفات و افعال خداوند بود که از وجود آن حضرت تجلی می کرد. البته این تجلی در مرتبه ای بسیار متعالی و فوق عادی و بالاتر از حیطة ادراک و ارزیابی عقول عادی بشری بود. در

واقع روح عظیم و متعالی آن وجود فوق عادی منبعی بود برای تمرکز و جریان قدرت پروردگار و ظرفی عمیق تر از دریاها و رفیع تر از آسمانها.

خود آن حضرت همین نظر را در حوادث و جریانات تاریخ صدر اسلام اظهار فرموده است. به عنوان مثال در جریان جنگ خیبر، درب بسیار بزرگ و سنگین قلعه را با دست خود از جا کند و بعد از عبور سپاهیان به وسیله همان درب قلعه از روی خندق، آن را درون خندق انداخت و بعد عده ای از مردان با کمک یکدیگر نتوانستند آن را از خندق در آورند. بعداً از آن حضرت سؤال کردند که چگونه توانست درب به آن سنگینی را از جای بکند و روی دست خود بلند کند فرمود:

ما قلعناها بقوة بشرية ولكن قلعناها بقوة الهية و نفس بلقاء ربها مطمئنة رضية<sup>۱</sup>

علی (ع) در این کلام آن عمل فوق عادی خود را به قدرت فوق عادی نسبت می دهد که از طرف پروردگار عالم به وجود او القا شده است.

عمر بن خطاب روزی در دوره حکومتش با علی (ع) مشورتی کرد، درباره اینکه سپاه فارس قصد حمله به جامعه اسلامی را دارد و اینکه آیا صلاح در دین است که من خودم هم در این جنگ شرکت کنم! (توضیح اینکه عمر از اصل حمله ایرانیان و شرکت خودش در جنگ و کثرت نفرات دشمن نگران بود). امیر المؤمنین (ع) در جواب او فرمود:

ان هذا الامر لم يكن نصره و لا خذلانه بكثرة و لا قلة و هو دين الله الذي اظهره و جنده الذي

اعده و امده حتى بلغ ما بلغ.<sup>۲</sup>

این کار پیروزی و خواری اش نه به اندکی سپاه بود و نه به بسیاری آن. دین خدا بود که خدا

چیره اش نمود و سپاه او که آماده اش کرده و باری اش فرموده تا بدانجا رسید که رسید.

امام علی (ع) در این کلام نکته بسیار مهم و ظریفی را به عمر گوشزد کرد و آن اینکه پیروزی دین خدا در ابتدای زمان ظهورش از ناحیه نفرات مسلمین نبوده، چون دشمنان آن یعنی کفار و مشرکان و یهود، جنگ های زیادی علیه آن راه انداختند ولی حملات پی در پی دشمنان مانع انتشار دین خدا و قدرت یافتن آن نشد.

بلکه پیروزی دین خدا تحقق اراده خداوند بود، و چون او اراده کرده بود تا دین خودش را بر همه ادیان غلبه دهد، جنگ های صدر اسلام سرانجام منجر به شکست مشرکان و پیروزی دین توحیدی شد. امام علی (ع) در کلام خود اشاره ای به آیه کریمه ذیل دارد:

«هو الذي أرسل رسوله بالهدى و دین الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون» (توبه،

۳۳/۹) در این آیه خداوند عالم فرمود: او است آنکه فرستاد رسولش را با هدایت و دین حق، تا سرانجام آن دین را بر همه ادیان غلبه دهد اگر چه مشرکان ناراحت شوند.



طبق این آیه، دین خدا از ناحیه اراده او بر همه ادیان تسلط خواهد یافت. طبعاً تحقق اراده خداوند نیازی به کثرت نفرات مسلمین در جنگها ندارد.  
بعد در انتها علی علیه السلام می فرماید:

اما ما ذکرت من عددهم فاننا لم نکن نقاتل فیما مصی بالکثرة. و إنما کنا نقاتل بالنصر و المعونة. ۳

اما اینکه کفنی تعداد آنها زیاد است (یعنی نگران کثرت سپاه دشمن هستی. توجه کن به اینکه) ما قبلاً ادر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با کثرت نفرات نمی جنگیدیم، بلکه با امداد و نصرت خداوند می جنگیدیم! یعنی در جنگها اتکای ما به افراد سپاه مسلمین نبود، بلکه اتکای به نصرت خداوند داشتیم.

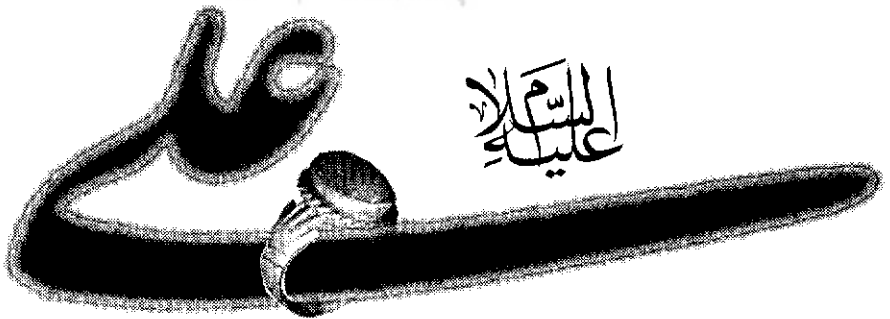
جالب توجه است که علی علیه السلام در کلام خود هیچ اشاره ای به اعمال قهرمانانه خود در جنگها نکرده است و همه آن پیروزیها را صرفاً به تحقق اراده پروردگار عالم نسبت می دهد.  
از حاصل این بحث روشن می شود که علی علیه السلام، به صفات و افعال پروردگار عالم و کلام او که مشتمل بر ذکر آن صفات و افعال و وعده های الهه است توجه خاصی داشت. توجه در مرتبه ای فوق عادی!، و این توجه خاص به آیات قرآن، منشأ اصلی اعمال و رفتارهای فوق عادی او بود.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ۲۱/۴۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶.

۳. همان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



پیشگام

سال هفتم  
شماره ۲۸

۶۳